

سپاه و جنگ

در شاهنامه فردوسی

نگارش آقای پرویز نائل خانلری

مطالعه در آداب اجتماعی و اصول تمدن بهلوانان شاهنامه از لحاظ در تمدن ساسانی و اسلامی هر دو شایان توجه است زیرا هر چند قسمتی از روایات شاهنامه متعلق بزمانهای بسیار دور و از افسانه‌های قدیم اقوام آریائی است چون مطالب آن از اواسط عهد ساسانیان بعد گرد آمده و در کتب بدون گردیده رنگ نوینی بخود گرفته و جامه ساسانی پوشیده است. از طرف دیگر تأثیر تمدن ساسانی در تمدن اسلامی و تمدن اسلامی در شاهنامه نیز محل تردید نیست. بنا بر این نگارنده چنین تصور میکند که مطالعه شاهنامه از این لحاظ ممکن است در تنظیم تواریخ تمدن ایران و اسلام مفید واقع شود و بعضی قسمتهای تاریک مبحث مزبور را روشن کند.

حکومت ایران در شاهنامه بدست مرزبانانی اداره میشود که هر یک در ایالتی فرمانروائی داشته ولی بظاهر تحت امر شاهنشاه بوده منشور حکومت را از وی گرفته بوی خراج میدهند. هنگام پیشامد جنگ شاه به مرزبانان و بهلوانان فرمان تجهیز سپاه میدهد و آنان هر یک عده سپاهی فراهم آورد، روی بدرگاه شاه میگذرانند و چون لشکر از همه جا گرد آمد خود شاه با سپهبدی که از جانب او انتخاب میشود فرماندهی لشکر را بعهده گرفته بهلوانان دیگر اوامر او را در راندن لشکر و صف آرائی و جنگ اطاعت میکنند: فردوسی در بازه کیخسرو میگوید:

زدی مهره در جام و بستنی کمر
نشستن مگر بر در پادشا

چو بر پشت پیل آن شه نامور
نبودی بهر پادشاهی روا
و در داستان دوازده رخ:

که ای بهلوانان ایران سپاه
نباید که گیرد بخانه شکب

خروشی بر آمد ز درگاه شاه
کسی کو بساید عنان و رکیب

برای حاضر شدن بدرگاه شاه نیز مهلتی مقرر میشود که در اینجا چهل روزست. ولی

این بار پس از دو هفته:

کشیدند صف پیش درگاه شاه

بزرگان هر کشوری با سپاه

پس از ختم جنگ سپاه پراکنده شده هر کس بشهر خود میرود یا شاه هر دسته را بجائی

مامور میکند و در موقع لزوم باز همه را بدرگاه میخوانند. در جنگ دیگر کیخسرو با فراسیاب:

بسی رند و اندر زها داده بود ...

بمرزی که لشکر فرستاده بود

هر آنکس که بدگردو پر خاستجر

بفرمودشان باز گشتن بدر

و برای تکمیل سپاه :

بهر نامداری و خود کاهه ای
که کیخسرو عازم جنگ است :
نوشتند بر پهلوی نامه ای
نه آرام بادا شما را نه خواب
مگر خواستن کین افراسیاب
جو برخواند آن نامه هرمهتری
کجا بود در یادشاهی سری
سیاهی فراهم ساخته بخدمت شاه شناقتند .
گشتاسب نیز برای جنگ با ارجاسب :

سوی مرز دارانش نامه نوشت
بیائید یکسر بدرگاه من
که خاقان ره راد مردی بهشت
که برمرز بگنشت بدخواه من
ولی اردشیر بابکان برای جمع آوری سپاه ترتیب دیگری معین میکند و فرمان میدهد :
که تا هر کسی را که دارد پسر
نماند که بالا کند بی هنر
سوارای بیاموزد و رسم جنگ
به گرز و کمان و به تیر خدنگ
و چون کودك بزرگ شده لایق خدمت سپاهی میگردد و بدرگاه شاه میامد :
نوشتی عرض نام و دیوان اوی
چو جنگ آمدی نو رسیده جوان
بیارستی کاخ و ایوان اوی
برفتی ز درگاه با پهلووان
ابا هر هزاری یکی نامجوی
برفتی نگهداشتی کام اوی
و شاید علت ترتیب جدید این باشد که درین دوره از قدرت مرزبانان و امرا کاسته و دولت
مرکزی نیروی بیشتری داشته است .

دیوان عرض

در دربار شاهان دفتر و دیوان مرتبی موجود است که نام پهلووانان و سپاهیان
هر يك را چه آنها که در خدمتند و چه کسانی که ممکن است در موقع لزوم
احضار شوند در آن ثبت میکنند . کیخسرو خود دو هفته دربار دادن را بسته با مؤبدان به تنظیم احصائیه
سپاه میپردازد :

بفرمود خسرو بروزی دهان
و یکایک نام پهلووانان و عده سپاه هر يك را خوانده
نوشتند بر دفتر شهریار
همه نامشان تا کی آید بکار
رشنواد سپهبد همای عرض گاه نهاده بشمار سپاه می پردازد و موبد نام سپاه را یک
از دفتر خوانده افراد از برابر او میگذرند . اردشیر دیوان عرض را مرتب کرده نام هر کس را
که لایق جنگ است در دفتر ثبت میکند تا در موقع لزوم احضار شوند . در زمان انوشیروان دیوان عرض را
هنگام صلح نیز تشکیل کرده سپاه را برای سان میخوانند :

ورا موبدی بود بابک بنام
بدو داد دیوان عرض سپاه
هشموار و بینا دل وشاد کام
بفرمود تا پیش درگاه شاه
بیاراست جای بلند و فراخ
سرش برتر از تیغ درگاه کاخ
و اعلان میکند که هر يك از افراد سپاهی برای دریافت حقوق خود با جامه رزم بدرگاه بیاید .
در موقع جنگ پس از احضار سپاه سپهبد پاشاه سپاه را سان می بیند و
سپاهیان را شمرده جای هر يك را در صف جنگ معین میکند . گاهی نیز
پس از جنگ برای تعیین عده کشتگان و تقسیم غنائم و حقوق صف سان را میارایند . کیخسرو برای

سان سپاه

اینکار بر پشت پیل می نشینند:

همی بود بر پیل در یهن دشت بدان تاسیه پیش او در گذشت

کشیده رده ایستاده سیاه بروی سپهدارشان بد نگاه

رشنواد نیز فرمان میدهد که لشکر از پیش او بگذرد . بایک صاحب دیوان عرض نوشیروان خود بر می نشیند و سیاه را می شمارد . هر مز نیز برای جنگ با ساوه شاه عرض را می خواند تا سیاه را بشمارد:

عرض با جریده بنزدیک شاه بیامد بیاورد بی مر سیاه
شمار سیاه آمدش صد هزار پیاده بسی در میان سوار

برای تهیه خوراک سیاه همینکه لشکر حرکت کرد بحکام نواحی سر راه می نویسند که خورد سیاه و عاوقه چارایان را تدارک نمایند :

همه نامداران هر کشوری برقتند جائی که بد مهتری

خورشها ببردند چندی براه که بود از در شهریار و سیاه

براهی که لشکر همه بر گذشت در ودشت یکسر چو بازار گشت

بنه و خوراک سیاه را بر گردونه هائی که بگاومیش بسته حمل میکنند :

جهان پرز گردون بدو کاومیش ز بهر خورش او همیراند پیش

و جای دیگر :

خورشهای مردم همیرفت پیش بگردون وزیر اندرون کاومیش

سپاهیان بهیچوجه حق ندارند از رعایا چیزی بگیرند و کیخسرو یهلوانی را مامور میکند:

بدان تا ببندد ز پیداد دست کسی را کجا نیست یزدان پرست

نباشد کس از خوردنی بینوا ستم نیز بر کس ندارد روا

حقوق سیاه را از خزینه میدهند . داراب از چهار تاهشت درم بهر یک از سپاهیان میدهد:

سر کنجهای پدر بر گشاد سپهرا همه خواند و روزی بناد

ز چار اندر آمد درم تا بهشت یکی را بجام و یکی را بطشت

معمولا پیش از جنگ حقوق سیاه را میبردازند . نوشیروان در جنگ با روم :

چونزدیک شد جنگ را ساز کرد سپه را درم دادن آغاز کرد .

روزی دهان مامور رساندن خوراک و حقوق ولوازم سپاهند و اسلحه لشکر را نیز از

خزینه میدهند . در جنگ درستیاد چون مدت بیکار طول کشید :

سپهدار روزی دهان را بخواند وزان جنگ چندی سخنها براند

و گفت: سپه را درم باید و دستگاه همان است و خفتان و رومی کلاه

و چون: از اندازه لشکر شهریار کم آمد درم تنگ سیصد هزار

و دسترسی بخزینه نبود شاه براهنمائی بوذرجمهر کسی را فرستاد تا این مبلغ را از

بازرگانان آنحالی بقرض بخواند .

غیر از خوراک و حقوق مقرر سیاه از غنایم جنگی نیز بهره میبرد و شاه قسمتی از آنچه

را که بدست آورده سیاه می بخشد . گاهی نیز جایزه و انعامی برای انجام دادن کارهای بزرگ معین میکنند

تا هر یک از یهلوانان که از عهد بر آید آنرا تصرف کند (شمردن کیخسرو یهلوانانرا !) معهد سیاه

و سپهدار حق ندارند از غنایم جنگی چیزی بردارند و باید همه را نزد شاه بفرستند تا آنچه خود نمیخواهد

بدیشان ببخشد . بهرام چوبین که برخلاف این ترتیب رفتار کرده وعضی ازغنايم را برای خود برداشته موجب خشم شاه شده است ،

اسلحه سیاه دشمن را نیز پیش سپهبد میبرند و او میتواند باز آنها را بشکر ببخشد :

ستام و سنان و کلاه مهی
سلیح و کمرها و اسب و رهی
همی برد هر کس سوی سوفرای
تلی گشت چون کوه البرز جای
نکرد اندران چیز ترکان نگاه
ببخشید یکسر همه بر سیاه

نوشیروان برای بازماندگان سربازانی که درجنگ کشته شده اند نیز شهرهای مقرر میکند:

کسی گفت جنگی سواری نجست
بدان خستگی دیر ماندوبرست
بیش صف رومیان حمله برد
بمرد و ازو کودکان ماند خرد
بفرمودگان کودکان را چهار
ز گنج درم داد باید هزار
هر آنکس که شد کشته درکارزار
وزو خرد کودک بود یادگار
چونامش زدقتر بخواند دبیر
درم پیش کودک برد ناگزیر
چنین هم بسال اندرون چاربار
مبادا که باشند یکروز خوار

بهلوانان ایران هر يك درفش دارند که نماینده فوج ایشان است ولی بزرگترین و مهمترین درفش سیاه ایران همان درفش معروف کاوه است که چون وی برضحاك شورید :

از آن چرم کاهنگران پشت یای
ببندند هنگام زخم درای
همی کاوه آن برسر نیزه کرد
همانکه ز بازار برخاست کرد
بدان بی بها ناسزاوار پوست
پدید آمد آوای دشمن زدوست

و فریدون دیدار آنرا بفال نیک گرفته بدیای روم و زرو گوهرش بیاراست و کاویانی درفش بدان نام داد :

از آن بس هران کس که بگرفت راه
بشاهی بسر بر نهادی کلاه
بران بی بها چرم آهنگران
بر آویختی نو بنو گوهران
ز دیبای یر مایه و گوهران
بر آنگونه شد اختر کاویان
که اندر سر نیزه خورشید بود
جهانرا ازو دل یر امید بود

از آن بعد درفش کاویان نشان سیاه ایران شده و همیشه با سپهبد درقالب لشکر جای دارد و هر گاه شاه کسی را بسپهبدی منسوب میکند درفش کاویان یا اختر کاویان را بوی میدهد . همانطور که فریدون درفش مزبور را بفال نیک گرفته بود ایرانیان نیز آنرا مقدس شمرده و مایه فیروزی سیاه میدانسته اند . درجنگ با افراسیاب کودرز به بیژن میگوید :

بسوی فریبرز بر کش عنان
بیش من آر اختر کاویان
وگر خود فریبرز با آن درفش
بباید کند روی گیتی بنفش

و چون فریبرز سپهبد ازدادن درفش کاویان به بیژن خود داری میکند بیژن آنرا با شمشیر بدو نیمه کرده یاره آن را بر میدارد و روان میشود . ترکان نیز بهمین اثر در درفش مزبور معتقد بوده اند :

چنین گفت هومان که آن اخترست
که زروی ایران بدو اندرست
درفش بنفش ار بچنگ آوریم
جهان بردل شاه تنگ آوریم

اما درفش سلطنتی غیر از اختر کاویان است. کیکاوس درفش زرد رنگ با تصویر خورشید و کیخسرو درفش بنفش شیر بیکر دارد. یهلوانان نیز هریک درفش مخصوص بخود دارند و از همه آنها معروفتر درفش ازدها بیکر رستم است که گویا پس از او نیز حفظ شده یا بعدها نظیر آنرا ساخته اند و هر مز ساسانی چون بهرام چوبین را بچنگ ساوه شاه مامور میکند برای تین درفش رستم را بوی میدهد. درفش های دیگران هریک برنکی ملون و دارای تصویر یکی از حیوانات (پیل - کرک - شیر - گراز - های - عقاب و غیره) است و ترکان درفش سیاه دارند.

در موقع جنگ تن بتن یکی از سواران درفش یهلوان را اذنبال او میبرد و هنگام صف آرائی یا خود یهلوان و یا سواری آنرا در پشت او نگه میدارد و چون برای استراحت بسراپرده خود میروند درفش را بر در خیمه نصب میکنند. در جنگهای حصار نیز درفش سپهدار بر بالای باره حصار کوبیده می شود.

یهلوانان شاهنامه ترک یا خودی آهنین که زره از اطراف آن آویخته و کردن را می پوشاند **سلاح سپاه** بر سر گذاشته خفتان یا زرهی آهنین در بر میکنند و موزه چرمین بر پای می پوشند. نقش زرین نیز مخصوص سپهبدان و سرداران است اما از آلات رزم یکی گریزی است که سر آن بشکل کله گاو و از مخترعات فریدون میباشد:

جهانجوی پرگار بگرفت زود	وزان کرز بیکر بدیشان نمود
نگاری نگارید بر خاک پیش	همیدون بسان سرگاو میش
بدان دست بردند آهنگران	چوشد ساخته کار کرز کران
بیش جهانجوی بردند کرز	فروزان بگردار خورشید برز

این کرز را در موقع سان سیاه بدست گرفته و بدوش تکیه داده و هنگام جنگ با شمشیر یا آلات دیگر از حلقه زین بیاویزند. کمند که آن نیز در غیر موقع لزوم از زین میاویزد. کمان - که بیازو مینداخته اند و تیرهای آنرا بکمر زده یا در تن کشتی که از کمر آویخته است جای میداده اند. شمشیر یا تیغ - عمود - خشت پولاد - زوبین - نیزه - سپر - خنجر - تبر زین .

خود رومی بسیار مرغوب است و بیشتر یهلوانان خود یا ترک رومی بسمیگذازند. زره و خفتان رومی نیز بیشتر برای سیاه بکار میرود. از اینکه هنگام کشتی گرفتن دامن زره را بکمر میزنند بنظر میاید که زره بلند است. گاهی خفتان را از چرم درندگان میسازند (ببریان خفتان رستم) تیغ یا شمشیر هندویمین هر دو مرغوب است. سپر نیز از چرم درندگان ساخته میشود و از سپرهای معروف یکی سپر چینی و دیگری سپر گیلی است که شاید مخصوص بطوایف جنگجوی گیلان بوده است خنجر هندی و کابلی هر دو شهرت دارد و بهترین کمانها را از شهر چاچ میاورند.

در خود ایران نیز اسلحه سازی رایج است و انتسابات آلات مذکور بنواحی مختلف دلیل بر این نیست که ایرانیان از ساختن آنها عاجز بوده اند. ممکن است غرض از این لغت ها شکل و طرز ساخت آن آلات بوده باشد. زیرا ایرانیان همیشه دارای این استعداد بوده اند که آثار تمدن را بزودی و زیر کانه از همسایگان اخذ نمایند چنانکه اسفندیار آهنگران را بتعمیر و ساختن سلاح خود وامیدارد. داستان رزگاو سر نیز میتواند دلیلی بر صنعت اسلحه سازی در ایران باشد.

آلات موسیقی سیاه ایران متعدد و بعضی از آنها هنوز نیز مستعملست ولی معلوم **تیمبره سپاه** نیست که شکل قدیمی آنها حفظ شده باشد. آلاتی که فردوسی نام میبرد اینهاست:

کوس- روئینه خم - بوق- شیپور- کاودم- نای مرغین- کر نای طهمورثی- هندی درای - زنگ
 زرین - سنج جرس - از این هاشاید چند نام برای تعیین يك آلت باشد و ممکن است که علت تعد نام
 اختلاف در جزئیات برده است. شاه هروقت برای سان لشکر بر پیل می نشید برای فرمان «مهره در جام میزند»،
 تیره در جنگ بسیار بکار میآید. کیخسرو برای جمع سپاه :

بفرمود تا بر درش گاو دم زدن و بجوشید روئینه خم
 از ایوان بمیدان خرامید شاه بیاراستند از بر پیل گاه
 بزد مهره در جام بر پشت پیل زمین را تو گفتی بر اندود نیل
 دسته تیره زنان بر پشت پیلان پیشاپیش سپاه میروند و پس از آنکه شاه بوسیله مهره در جام زدن فرمان
 میدهد دست بکار شده هیاهویی بر پا میسازند. منوچهر در جنگ با سلم :

بزد مهره بر کوه زنده پیل زمین جنب جنبان چو دریای نیل
 همان پیش پیلان تیره زنان خروشان وجوشان و پیلان دغان
 یکی بزمکاهست گفتی بیای ز شیپور و نالیدن کر نای
 رستم نیز در جنگ با شاه هاماوران بهمین طریق فرمان هجوم میدهد :

بفرمود رستم که تا کر نای زنند و بجنبد لشکر ز جای
 صبح برای بیدار شدن و گرد آمدن سپاه و شب برای باز گشت و استراحت لشکر تیره میزند :
 چو برزد خوراز چرخ رخشان سنان بیچند شب کرد کرده عنان
 تیره برآمد ز درگاه شاه برفتند گردان بدان بارگاه
 و جای دیگر :

بشگیر آواز شیپور و نای برآمد ز دهلیز پرده سرای
 نشستند بر زین سینه دغان همه نامداران بیازو کمال
 در ضمن گیرودار و زد خورد سواران و هنگامه جنگ نیز تیره زنان بیکار نمی نشینند :
 چو دریای خون شده دشت و راغ جهان چون شب و تیغها چون چراغ
 ز بس ناله کوس با کر نای همی کس ندانست سر را ز پای
 هنگامیکه یهلوانی فاتح از جنگ بر میگردد و درفش او از دور پدیدار می شود نیز بانگ تیره بر میخیزد :
 درفش بدیدند از تیره کرد گرازان و شادان ز دشت تبرد
 برآمد ز لشکر که آوای کوس همی کرد بر آسمان داد بوس

همینکه از کار جمع آوری سپاه فارغ میشوند شاه خود لشکر راسان می بیند و سپس یکی از
 یهلوانان را بر گزیده درفش کاویان را بوی میدهد و او را بسپهدی منصوب میکند .
 گاهی نیز خود شاه سپهداری را عهده دارست. کاوس در رزم با شاه مازندران و کیخسرو در جنگ با
 افراسیاب وارد شیر و بهرام گور و نوشیروان و پرویز در اغلب جنگها خود سپاه را فرمان میدهند.
 جای سپهد در قلب لشکر و فرمان او مطاع است. هر چه یهلوانان دیگر از حیث نژاد و دلاوری
 بر سپهد برتری داشته باشند همینکه شاه درفش کاویان را بوی دادناچار از وی اطاعت میکنند. چنانکه فربرز
 پسر کاوس و طوس نودز هنگام سپهداری گودرز مطیع و بند. سپهد خود حق ندارد در امر بستن عهدنامه
 و زینهار دادن و غیره بی فرمان شاه مداخله کند. گودرز به پیران که خواهان آشتی است مینویسد :

بدان ای نگهدار توران سپاه که فرمان چنین نیست مارا ز شاه
 مرا جنگ فرمود آویختن بکین سیاوخش خون ریختن

ورامید داری که خسرو بمهر
کسی کن بزودی بنزدیک شاه
کشاید بدین گفته‌های تو چهر
سوی شهر ایران گشادست راه
در جنگ بهرام چو بین بایر موده نیز شاه ترکان زینهار او را اعتباری نمیگذارد و نام‌مزنهار از شاه میخواهد.
چون دو لشکر جنگجوی برابر یکدیگر میرسند سپهبد دست بکار صف آرایی میشود
صف آرایی و پهلوانان را یکایک خوانده هر کدام را بکاری مامور میکند. در صف جنگ چهار قسمت
اصلی است که عبارت است از: چپ یا میسره - راست یا میمنه - قلب یا میان - ساقه یا پست - و از دسته-
های دیگر یکی طلبه است که پیشاپیش سپاه میرود تا راه را بیخطر کند و اگر دشمن پیش آید
بسپهبد آگاهی دهد:

طلابه بیامد ز هر دو سپاه
و چون دشمن آشکار گشت:

طلابه به بهرام شد ناگزیر
دیگر روز بانان و نگهبانان لشکر که پیرامون سپاه میگردند تا کسی از لشکر نگریزد و دشمن
نیز نتواند دستبرد یزند. بنه هنگام حرکت سپاه پیش میرود و در موقع خطر و جنگ پشت صفوف
قرار میگیرد و دسته‌ای از لشکر به نگهبانی آن مامور میشوند. دیدبان لشکر نیز بر جای بلندی که
« دیدگاه » نامیده میشود رفته سپهبد و سپاه را از آیتده و رونده خبر میدهد و هرگز از جای خود
دور نمی‌شود. چنانکه چون گودرز به دیدبان فرمان میدهد که پیش سپاه رفته آمدن رستم را اطلاع
دهد وی خود داری میکند:

بدو دیدبان گفت کز دیدگاه
چو بینم که روی هوا تار گشت
نشاید شدن سوی ایران سپاه
بدین دید که دیده بیکار گشت
بکردار سیمرخ ازین جایگاه
بزم آگهی سوی ایران سپاه
سپاه از کار آگهان (جاسوسان) نیز برای اطلاع از چگونگی لشکر دشمن استفاده میکند، کیخسرو
در جنگ افراسیاب:

کجا کوه بد دیدبان داشتی
بهرسو فرستاد کار آگهان
سپه را پراکنده نگذاشتی
همی جست بیدار کار جهان
در جنگ با فرود نیز چو طوس او را بر کوه می‌بیند یکی را بتحقیق حال او میفرستد و بوی میگوید:
اگر زانکه باشد ز کار آگهان
که بشمرد خواهد سپه را نهان
همانجا بدو نیم باید زدن
فروهشتن از کوه و باز آمدن
پیش سپاه صف بیلان است که تخت‌های بزرگی بر آنها نهاده تیر اندازان در آنها می‌نشینند:
نهادند صندوق بر پشت پیل
هزاران دلیران روز نبرد
نگهبان هر پیل سیصد سوار
زمین شد بکردار دریای نیل
بصندوق در ناولک انداز کرد
همه جنگجوی و همه نامدار
دسته‌ای از پیادگان تیر انداز نیز جلوی بیلان و فوجی از پیادگان نیزه‌دار با سیرهای گیاهی در پس
بیلان قرار میگیرند:

بیاده پس پیل کرده بیبای
و در پشت ابشان سواران تیر انداز جای دارند:

ابا نه زشی نیزه سرگرای

پس یشت ابشان سواران جنگ
 پیلان را شب گرد سپاه میخواستند تا در حکم حصارى باشد و راه را به بندد :
 جو شب تیره شد پهلوان سپاه
 و یاسبانان با جرس گرد سپاه میکردند :
 غو یاسبانان و بانگ جرس
 همی آمد از هرسوئی پیش و پس

جنگ همگروه
 پس از آنکه صف بدینطریق آراسته گردید و نگهبان و دیدبان و میمنه
 و میسره و قلب و ساقه هر یک بجای خویش قرار گرفتند سپهبد فرمان
 تیره ردن میدهد و لشکر از جای چنیده شروع بجنگ میکند - قلب لشکر کمتر از جای حرکت
 میکند و حمله با میمنه و میسره است . گاهی سپاه را بدو قسمت میکنند تا بتوت بمیدان بروند و
 بدین ترتیب بتوانند جنگ را دوام داده دشمن را از پای در آورند :

سیه را کنم زین سپس بر دو نیم
 بتازند شبگیر تا نیم روز
 دگر نیمه روز دیگر گروه
 شب تیره آسودگانرا بجنگ
 برآمد کنون روز بیکار و بیم
 نبرده سواران گیتی فروز
 بکوشند تا شب بر آید ز کوه
 برم تا بدیشان شود کار تنگ
 انتخاب محل جنگ نیز اهمیتی دارد . گودرز سپاه ایران را میان دو کوه جای میدهد و از شروع
 بجنگ احتراز میکند تا پیران حمله ور و در آن تنگنا گرفتار شود . پیران نیز یکی ازدلایلی که برای
 درنگ در جنگ همیشمارد همینست :

چهارم دو لشکر میان دو کوه
 ز هرسو که جوئی بدو راه نیست
 بکوشید باید بدان تا مگر
 مگر مانده گردند و سستی کنند
 فراز آوریدست و دور از گروه
 براندیش کین رنج کوتاه نیست
 از آن کوه باره بر آرند سر
 بجنگ اندرون پیشدستی کنند
 بهرام جوین امر میدهد که تیر اندازان خرطوم پیلان ساوه شاه را هدف سازند تا پیلان بازگشته
 سپاه خود را لگد کوب کنند :

بخستند خرطوم پیلان به تیر
 از آن خستگی روی برکاشتند
 جوویل آنچه زخم بیکان بدید
 زخون شد درودشت چون آبگیر
 در و دشت بیکار بگذاشتند
 همه لشکر خویش را بسیرید

جنگ تن بتن
 جنگهای تن بتن درادوار داستانی شاهنامه بیشتر متداول است و در عهد ساسانیان
 بیشتر جنگ همگروه میکنند . گاهی پیش از جنگ بانبوه و گاهی پس از آن لشکر
 بجای خود بازگشته پهلوانانی از دولشکر برمیگزینند تا با یکدیگر دست و پنجه نرم کنند . در جنگ
 تن بتن پهلوان پیش سپهبد میاید و از او دستوری جنگ میگیرد و سپس بمیدان شتافته از سپاه دشمن
 مبارزه میجوید . درفش پهلوان را یکی از سواران از دنبال او میاورد و این سوار که معمولاً زبان دو
 حریف را میدانکار ترجمانی را نیز عهده دار است ، دو پهلوان پیش از شروع بجنگ بوسیله ترجمان
 نام یکدیگر را میپرسند . سپس هر یک نژاد خویش راستوده از دلایلی خود دم میزند و حریف را
 تحقیر میکند و سرانجام بجنگ میبردازند و نیزه و گرز و شمشیر و کمان را یکی پس از
 دیگری بکار میبرند . اگر هیچیک از پادرنیامد از اسب پیاده شده بکشتی گرفتن می پردازند و هر کدام

چیره شد سر حریف را بریده برنیزه میکند و درفش او را نیز برداشته بسپاه خود میآورد. ترجمان‌ها درامانند و اغلب پهلووانان پیمان میکنند که با آنها آسیبی نرسانند. چنانکه هومان و بیژن :

نهادند پیمان که با ترجمان نباشند بر خیرگی بد گمان
زما هر که با بدرهائی بجان نگیرد بدل کینه با ترجمان

افتادن درفش پهلووانی بدست دشمن مایه تنگ سپاه و دودمان اوست و پهلووانان دیگر کوشش میکنند که درفش یاران مقتول خود را از دشمن پس بگیرند.

جنگ حصار دژهایی که برای جاوگیری دشمن و پناهگاه سپاه میسازند اغلب حصار عظیمی است که در آن برای مدت مدیدی آذوقه لشکر وجود دارد. وسایل دفاع نیز در آن از همه گونه فراهم است. فردوسی گنگ دژ و مهمات جنگی آنرا چنین وصف میکند:

بدیوار عراده بر پای کرد
بفرمود تا سنگهای گران
بسی کار داران رومی بخواند
بر آورد بیدار دل جانلیق
گمانهای چرخ و سپرهای کرک
گروهی ز آهنگران رنجه کرد
بیستند بر نیزهای دراز
بدان چنگ تیز اندر آویختی

بیرج اندرون رزم را جای کرد
کشیدند بر باره افسونگران
سپاهی بدیوار دژ در نشانند
بر آن باره عراده و منجنیق
همه برجها پر زخفتان و ترک
زیولاد بر هر سوئی پنجه کرد
که هر کس که رفتی بردز فراز
و گرنه ز دژ زود بگریختی

این دژها معمولا راههای پنهانی زیر زمینی نیز برای گریز دارد. یکی راه زیر زمین کرده بود در ایوان که در دژ بر آورده بود که از لشکرش کسی نه آگاه بود

برای جنگ حصار منجنیق بکار میرفته که با آن تیر و سنگ و قاروره بدزیر تاپ میگرداند. متصدیان منجنیق اغلب رومیند و انوشیروان نیز دسته ای از ایشان را در خدمت خود دارد. گاهی مدتی دژ را در محاصره نگه میدارند تا کار بردشمن تنگ شده ناچار تسلیم شود. اما اگر این کار مؤثر نشود بویران کردن حصار می پردازند باین طریق که زیر دیوار قلعه را کنده دیوار را همچنان بوسیله ستونهای چوبی برپا میدارند و شبانگاه چوبها را بنفت سپاه آلوده مشتعل میسازند و بدین طریق دیوار فرو افتاده را برای هجوم سپاه باز میشود. طریق هجوم بحصار نیز بدینقرار است که پیادگان نیزه دار در پیش و پیادگان تیر انداز و شمشیر دار در پشت و سواران در عقب ایشان قرار میگیرند و بدین طریق از شکاف حصار هجوم کرده داخل قلعه میشوند و پس از تسخیر آن درفش دشمن را نگوئسار ساخته درفش سپهبد را بر بالای باره نصب میکنند :

بباره بر آمد بگردار کرد
نشان سپهبدار ایران بنفش

درفش سپه را نگوئسار کرد
بر آن باره زدشیر بیکر درفش

خندق هنگامیکه سپاه محل مناسبی ندارد که از شبیخون و دستبرد دشمن در امان باشد ناچار گرد لشکر گاه خندقی می کنند و اگر دشمن حصار را شده است گرد حصار را کنده بر میآورند تا نتوانند از قلعه بیرون آمده باشکرها هجوم کسند. کمیخسر و در جنگ با افراسیاب گرد گنگ دژ کنده ای سخت :

دو نیزه ببالا یکی کنده کرد
سدان تا شب تیره بی آختن
سپه را بگردش پراکنده کرد
ز لشکر نیارد کسی تاختن
گاهی نیز در خندق آب می اندازند تا گذشتن از آن دشوار باشد . نوشیروان در جنگ با روم فرمان داد :

به پیش سپه کنده ای ساختند
بکنده بیستند بر شاه راه
بشگیر آب اندر انداختند
فروماند از جنگ شاه و سپاه
ایرانیان با اسرای جنگی بخوبی رفتار میکنند . کیخسرو پس از جنگ با اسرای ترکان میگوید :

همه یکسره در پناه منید
هر آنکس که خواهد که باشد رواست
اگر چند بد خواه گاه منید
در این کار نافریش آید نه کاست
کندارد نگیرم برو راه پیش
ولی ایشانرا پراکنده میکند تا نتوانند زبانی بمملکت برسانند :

زهمشان از آن پس پراکنده کرد
شایور برای اقامت اسیران روم شهری میسازد:
یکی شارسان کرد آباد بوم
بر آورد بهر اسیران روم
نوشیروان نیز شهر زیب خسرو را برای اسیران می سازد و همه گونه وسایل آسایش ایشان را فراهم میکند . بعلاوه از اسرای هنرمند نیز استفاده میکنند و یکی از سرداران رومی را وامیدارند که یاس سازد و سپس آزادانه بشهر خود رود . گاهی نیز اسیران را با گرفتن فدیه ای آزاد میکنند و نوشیروان فرمان میدهد که بکمترین فدیه ای اکتفا کنند :

نوشتنند کز روم صد مایه ور
اگر باز خرنند گفت از هر اس
همی باز خرنند خویشان بز
بهر نامداری یکی باره کاس
که مایی نیازم از ایشان بچیز
فروشید و افزون مجوید نیز

پند نوشیروان بهر مزد

بیرسیدم از مرد نیکو سخن
که از ما بیزدان که نزدیکتر
چنان داد یا سخ که دانش گزین
که نادان فرونی ندارد ز خاک

مبادا که باشی تو پیمان شکن
بیادفره بیگناهان مکوش
که خا کست پیمان شکن را کهن
بگفتار بد گوی بسیار گوش
که از داد باشد روان توشاد

اگر زیر دستی شود کنج دار
که چیز کسان دشمن کنج تست
تو او را از ان کنج بی رنج دار
بدان کنج شوشاد کز رنج تست

فردوسی